



The Approach of Western-Oriented and Indigenous-Oriented Thoughts on Development from the Constitutional Era to the Islamic Republic of Iran

Masoud jabbari maleki¹

Mohsen Rostami²

Abstract

In contemporary Iranian history, two major intellectual currents—Western-oriented and indigenous-oriented thoughts—have continuously competed and interacted with each other, significantly influencing the country's political, social, and cultural transformations. This article aims to examine the historical impact of these two discourses on Iran's political development, with the central question being: *How have the approaches of Western-oriented and indigenous-oriented thoughts toward development evolved from the Constitutional era to the Islamic Republic of Iran?* Findings indicate that from the Constitutional era to the Islamic Republic, these two perspectives have played a key role in shaping different development paths in Iran. During the Constitutional era, Western-oriented movements sought to adopt modern concepts such as democracy, human rights, and the separation of powers, striving to reform Iran's political and social structure by implementing Western governance models. In contrast, indigenous-oriented thoughts emphasized preserving Islamic and Iranian identity, resisting the excessive influence of Western culture and the adoption of foreign institutions. This ideological conflict persisted during the Pahlavi period, where the regime emphasized modernization and Westernization in an attempt to transform Iran into a modern, Western-style society. However, religious groups and certain cultural elites continued to advocate for indigenous principles and Islamic values. With the victory of the 1979 Islamic Revolution, the indigenous-oriented perspective gained dominance, and the Islamic Republic of Iran was established based on Islamic principles while rejecting Westernization. This period placed greater emphasis on political, economic, and cultural independence and the restoration of Islamic-Iranian identity. This study employs a descriptive-analytical method and is based on library research sources.

Keywords: Development, Constitutional Era, Pahlavi, Islamic Republic of Iran, History, Westernization, Indigenization

¹ PhD student in Political Science, Political Thought, University of Tehran, Tehran, Iran

Masoud.jabbari.m@ut.ac.ir

² Assistant Professor, University and Higher Research Institute of National Defense and Strategic Research, Tehran, Iran.

Mmahya1392@gamil.com



رویکرد اندیشه‌های غرب‌گرا و بومی‌گرا به توسعه در دوره‌های مختلف تاریخی از مشروطه تا جمهوری اسلامی ایران

مسعود جباری^۱ - محسن رستمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

چکیده

در تاریخ معاصر ایران، دو جریان فکری عمده، یعنی اندیشه‌های غرب‌گرا و بومی‌گرا، همواره در حال رقابت و تعامل با یکدیگر بوده‌اند و تأثیرات قابل توجهی بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور گذاشته‌اند. این مقاله تلاش دارد تا با بررسی تاریخی به تأثیر این دو گفتمان بر توسعه سیاسی ایران بپردازد و سؤال اصلی این است که رویکرد دو اندیشه غرب‌گرا و بومی‌گرا از دوران مشروطه تا جمهوری اسلامی ایران به توسعه چگونه بوده است؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که از دوران مشروطه تا جمهوری اسلامی ایران، این دو نگرش نقش کلیدی در شکل‌دهی مسیرهای مختلف توسعه ایران ایفا کرده‌اند. در دوران مشروطه، جریان‌های غرب‌گرا به دنبال پذیرش مفاهیم مدرن از جمله دموکراسی، حقوق بشر و تفکیک قوا بودند و تلاش می‌کردند با استفاده از مدل‌های حکومتی غربی، ساختار سیاسی و اجتماعی ایران را اصلاح کنند. در مقابل، اندیشه‌های بومی‌گرا بیشتر بر حفظ هویت اسلامی و ایرانی تأکید داشتند و در برابر نفوذ بی‌رویه فرهنگ غربی و پذیرش نهادهای خارجی مقاومت می‌کردند. این تضاد در دوران پهلوی‌ها نیز ادامه یافت؛ رژیم پهلوی با تأکید بر مدرنیزاسیون و غرب‌گرایی، تلاش می‌کرد تا ایران را به یک جامعه مدرن و غربی تبدیل کند، اما در همین

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Masoud.jabbari.m@ut.ac.ir

^۲ دانشیار دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی، تهران، ایران

زمان گروه‌های مذهبی و برخی نخبگان فرهنگی همچنان بر بومی‌گرایی و اصول اسلامی تأکید داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی، نگرش بومی گرا تقویت شد و جمهوری اسلامی ایران بر اساس اصل نه شرقی - نه غربی و با طرد گرایش غرب‌گرایی شکل گرفت. این دوران تأکید بیشتری بر استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و بازسازی هویت اسلامی - ایرانی داشت. مقاله به روش توصیفی - تحلیلی و با اسناد کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: توسعه، مشروطه، پهلوی، جمهوری اسلامی ایران، تاریخ، غرب‌گرایی، بومی‌گرایی

مقدمه

تاریخ ایران در قرن‌های اخیر با تحولات عمیق و چشم‌گیر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روبرو بوده است. یکی از مباحثی که همواره در جریان این تحولات حضور داشته و به شکل‌های مختلفی مطرح شده، موضوع توسعه و رویکردهای مختلف در قبال آن بوده است. مسئله توسعه در ایران با توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی، مسیر پیچیده‌ای را طی کرده است به‌طوری‌که از زمان مشروطه تا جمهوری اسلامی ایران، دو رویکرد مهم در فهم و تبیین فرآیند توسعه و پیشرفت کشور نقش اساسی داشته‌اند: رویکرد غرب‌گرا و رویکرد بومی‌گرا. این دو اندیشه با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد، راه‌حل‌های مختلفی را برای پیشرفت کشور ارائه داده‌اند. گفتمان غرب‌گرا ریشه در آشنایی روشنفکران ایرانی با مفاهیم مدرن در غرب دارد، توسعه سیاسی را در الگوبرداری از مدل‌های حکمرانی غربی می‌بیند. این امر به‌ویژه در دوران مشروطه، به‌عنوان نقطه آغازین این تحولات که با جریانات فکری و سیاسی جدیدی درگیر شد بعدها نیز ادامه یافت. در این دوره، غرب‌گرایان به‌ویژه روشنفکران و سیاستمداران، تأکید داشتند که ایران برای رسیدن به مدرنیته و توسعه باید از الگوهای غربی پیروی کند. آن‌ها به دنبال اصلاحات و تغییرات در سیستم‌های حکومتی، اقتصادی و اجتماعی بودند تا ایران را به یک کشور پیشرفته و مدرن تبدیل کنند. غرب‌گرایان به استفاده از تجربیات و مدل‌های توسعه کشورهای پیشرفته غربی تأکید داشتند اما در مقابل بومی‌گرایان براین باور بودند که توسعه باید از درون جامعه و با تکیه بر ظرفیت‌های فرهنگی، دینی و تاریخی کشور صورت گیرد. با گذشت زمان و به‌ویژه در دوران پهلوی و گرایش غرب‌گرایانه آن‌ها نیز تأثیرات بیشتری بر سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای کشور گذاشت و تقابل با رویکرد بومی‌گرا بیش‌ازپیش نمایان شد. این دیدگاه‌ها به‌ویژه در دوران انقلاب اسلامی ایران یک تحول اساسی تر یافت و تقابل دو رویکرد به اوج خود رسید چراکه انقلاب

اسلامی به‌عنوان یک نظامی با بازگشت به اصول و ارزش‌های بومی و اسلامی، با شعار استقلال و خودکفایی، مخالفت بانفوذ غرب بود.

با توجه به اینکه تضاد فکری و رویکردهای مختلف به توسعه، به‌ویژه در دوران مشروطه، پهلوی و پس از انقلاب اسلامی، همواره موردتوجه سیاست‌گذاران و اندیشمندان ایرانی قرار گرفته است می‌توان گفت که بررسی تطور این دو رویکرد و تأثیرات آن‌ها در فرآیند توسعه کشور می‌تواند روشن‌کننده ابعاد مختلف این چالش‌ها و تأثیرات آن‌ها در تاریخ معاصر ایران باشد. از آنجا که این کشمکش‌های فکری و رویکردهای مختلف در برابر توسعه تا امروز نیز همچنان در سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران تأثیرگذار بوده‌اند در نتیجه، بررسی اینکه هر یک از این رویکردها چگونه در سه دوره تاریخی ایران توانسته‌اند بر فرآیند توسعه ایران تأثیر بگذارند موجب شد تا در این مقاله تلاش شود به این سؤال اصلی پاسخ داده شود که رویکرد دو اندیشه غرب‌گرا و بومی گرا از دوران مشروطه تا جمهوری اسلامی ایران به توسعه چگونه بوده است؟ فرضیه اصلی این است که دیدگاه غرب‌گرا و بومی گرا در سه دوره تاریخی از یک تعاملی برخوردار بوده‌اند که هر یک از نظام‌ها تلاش داشته‌اند تا یک وجه آن را غالب‌تر کنند. مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با اسناد کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

چارچوب مفهومی

توسعه مفهومی گسترده و چندوجهی است که از منظرهای گوناگون قابل بررسی است. این مفهوم شامل ابعاد مختلفی از جمله سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود (آذرشب و آسوده، ۱۳۹۸: ۹۲). پس از جنگ جهانی دوم و استقلال مستعمرات، مباحث توسعه به‌طور جدی مطرح شد. سه عامل اصلی در این روند تأثیر داشتند: نخست، جامعه‌شناسان غربی توسعه را در مسیر الگوی غربی تصور کردند؛ دوم، نخبگان کشورهای تازه استقلال‌یافته

توسعه غربی را به عنوان مرجع پیشرفت پذیرفتند؛ و سوم، رقابت آمریکا و شوروی در جنگ سرد، توسعه را به ابزاری برای گسترش نفوذ خود بدل ساخت (غفوری، ۱۳۸۲: ۱۶۴). هرچند توسعه ابتدا در حوزه اقتصاد مطرح شد، اما اندیشمندان کلاسیک اجتماعی مانند موزر، اسپنسر، کانت و کنت، با تأثیر از مدرنیسم و ترقی، آن را بسط دادند. جامعه‌شناسانی چون تونیس، دورکهایم و وبر، توسعه را امری تدریجی دانسته و الگوی اروپایی را سرمشق جوامع غیر غربی معرفی کردند (بایزیدی و حسین‌پناهی، ۱۳۹۸: ۴).

پس از این دوران، مکاتب فکری متعددی در حوزه توسعه شکل گرفت. متفکرانی چون بائر، کلارک، هیرشمن، آلموند و پای، نظریات خود را با رویکردهای کاربردی برای رفع عقب‌ماندگی کشورها تدوین کردند. این نظریات، پایه‌گذار مکاتب توسعه معاصر شدند (ر.ک بایزیدی و حسین‌پناهی، ۱۳۹۸: ۴؛ لهسایی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۴-۳۳؛ راش، ۱۳۸۸: ۲۴۴). توسعه سیاسی به معنای افزایش توانایی نهادهای حکومتی و غیر حکومتی در پاسخگویی به مطالبات جامعه برای مشارکت در فرآیندهای سیاسی است. توسعه اقتصادی فرآیندی است که طی آن، بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه دستخوش تحول شده و در نتیجه، نابرابری‌های اقتصادی کاهش می‌یابد و تغییراتی در بخش‌های تولید، توزیع و الگوهای مصرف رخ می‌دهد (بیرو، ۱۳۶۶: ۹۰). توسعه اجتماعی بر بهبود کیفیت زندگی عمومی از طریق فراهم‌سازی شرایط مناسب در زمینه‌هایی مانند کاهش فقر، بهداشت، تغذیه، مسکن، اشتغال، آموزش و نحوه گذران اوقات فراغت تأکید دارد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۴۷). توسعه فرهنگی نیز به دگرگونی‌های مرتبط با باورها، شناخت‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌های افراد در جامعه اطلاق می‌شود (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۳۲). در این میان، دو نگاه عمده به توسعه شکل گرفت: نگاه غرب‌محور که الگوی غربی را مرجع توسعه می‌دانست و بومی‌گرایی که بر مسیرهای متفاوت مبتنی بر ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی جوامع تأکید داشت.

مکتب‌نوسازی که در دهه ۱۹۵۰ مطرح شد، تحت تأثیر نظریه تکامل‌گرایی و کارکردگرایی بود و اندیشمندانی مانند مک‌کللند، اینکلس، لیپست و آلموند در توسعه آن نقش داشتند. این مکتب توسعه را فرآیندی تدریجی و درون‌زا می‌داند که از یک مرحله سنتی به مدرنیته غربی منتهی می‌شود. بر این اساس، تماس با غرب اجتناب‌ناپذیر بوده و ارزش‌های سنتی باید جای خود را به ارزش‌های مدرن بدهند؛ اما این رویکرد به دلیل خوش‌بینی بیش‌ازحد، نگاه خطی به توسعه و تضاد میان سنت و تجدد، با انتقاداتی مواجه شد. در واکنش به این انتقادات، متفکرانی مانند هانتینگتون و مور تغییراتی در این دیدگاه ایجاد کرده و بر امکان مسیرهای متفاوت توسعه، نقش تاریخ و تعامل سنت و تجدد تأکید کردند (قوام، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۱۴؛ شیرزادی، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۸). در مقابل، مکتب وابستگی که در دهه ۱۹۶۰ و تحت تأثیر نئومارکسیسم ظهور یافت، توسعه را وابسته به نظام جهانی دانسته و استثمار کشورهای پیرامونی توسط کشورهای مرکز را علت اصلی عقب‌ماندگی آن‌ها می‌داند. اندیشمندانی چون گوندرفرانک و باران معتقد بودند که توسعه در کشورهای پیرامونی بدون قطع وابستگی به کشورهای مرکز امکان‌پذیر نیست. این دیدگاه نیز به دلیل رویکرد انتزاعی، نادیده گرفتن عوامل داخلی و برخی اثرات مثبت تعامل با جهان، موردنقد قرار گرفت. متفکرانی مانند کاردوزو و ایوانس، با اصلاح این نظریه، بر نقش فعال دولت‌های جهان سوم و امکان هم‌زیستی توسعه و وابستگی تأکید کردند (ساعی، ۱۳۸۴: ۹۱-۱۷۶؛ شیرزادی، ۱۳۹۱: ۵۸-۶۳).

در خصوص کاربرست این مفاهیم در ایران، از دوران مشروطه تا انقلاب اسلامی، تفکرات غرب‌گرا و بومی‌گرا در حوزه توسعه، همواره در تقابل و تعامل بوده‌اند. در دوران مشروطه، نوسازی و توسعه عمدتاً با الگوگیری از غرب همراه بود و نخبگان مشروطه‌خواه توسعه را در پیروی از مدل‌های مدرن غربی می‌دیدند، مشابه آنچه مکتب‌نوسازی در دهه‌های بعد

مطرح کرد. این جریان که متأثر از اندیشه‌های روشنگری و مدرنیسم غربی بود، بر لزوم گذار از سنت به تجدد تأکید داشت، اما در عمل به دلیل تضاد با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی ایران و مقاومت نیروهای سنتی، به چالش کشیده شد. در دوره پهلوی، این رویکرد با اجرای اصلاحاتی مانند نوسازی اقتصادی و اجتماعی ادامه یافت، اما به دلیل وابستگی به غرب و بی‌توجهی به بسترهای داخلی، نارضایتی گسترده‌ای را برانگیخت. در مقابل، رویکرد بومی‌گرایی توسعه، به‌ویژه در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی، بیش‌ازپیش تقویت شد. این دیدگاه که در برابر مکتب وابستگی قرار می‌گرفت، با تأکید بر استقلال سیاسی و اقتصادی، به دنبال توسعه‌ای بر اساس ظرفیت‌های داخلی و ارزش‌های فرهنگی-اسلامی بود. روشنفکرانی که با نقد وابستگی به غرب و تأکید بر خودکفایی، در شکل‌گیری این رویکرد مؤثر بودند.

بررسی خاستگاه تاریخی و تحولات اندیشه‌های غرب‌گرا و بومی‌گرایی در ایران

غرب‌گرایی در ایران فرایندی پیچیده و چندلایه است که از دوره قاجار با افزایش ارتباطات فرهنگی، علمی و سیاسی با اروپا آغاز شد. این روند با ورود اندیشه‌های فلسفی، سیاسی و تکنولوژیک غربی همراه بود و در دوره پهلوی با اصلاحات گسترده‌ای در نظام آموزشی، حقوقی و اقتصادی شدت یافت. با این حال، هم‌زمان با گسترش این نفوذ، گرایش‌های بومی‌گرایانه نیز در واکنش به سلطه فرهنگی و اقتصادی قدرت‌های استعماری مانند انگلیس و روسیه شکل گرفت. بومی‌گرایی در ایران به‌ویژه در اواسط قرن نوزدهم، در شرایطی که کشور با تهدیدهای خارجی و مداخلات قدرت‌های بزرگ روبه‌رو بود، به ابزاری برای حفظ هویت ملی و مقابله با نفوذ غرب تبدیل شد. این تقابل فکری و فرهنگی که در قالب مفاهیمی مانند «غرب‌زدگی» مطرح شد، همچنان در گفتمان روشنفکری و سیاسی ایران ادامه دارد و

درک آن برای شناخت مسیر مدرنیته ایرانی ضروری است. (press.ici-berlin,2019). در قرن بیستم، این پدیده به‌عنوان واکنشی به سکولاریزاسیون غربی و سلطه آن بر کشورهای مسلمان شکل گرفت. در دوره پهلوی، به‌ویژه پس از کودتای ۱۳۳۲ و اجرای انقلاب سفید، دفاع از سنت به‌نوعی به یک ایدئولوژی نیز تبدیل شد و اهمیت بیشتری پیدا کرد. برنامه‌های نوسازی و غرب‌گرایی رژیم پهلوی با واکنش‌های گسترده‌ای از سوی روحانیون، گروه‌های چپ‌گرا و روشنفکران بومی‌گرا مواجه شد. این گرایش بومی‌گرایانه که در آثار اندیشمندانی چون جلال آل‌احمد، داریوش شایگان و احسان نراقی نمود یافت، بر اصالت شرقی و ضرورت بازگشت به سنت‌های اسلامی و ایرانی تأکید داشت. این جریان فکری، به‌ویژه در دو دهه پایانی رژیم پهلوی، در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش مهمی ایفا کرد. مقاله حاضر، ضمن بررسی این روند، به تحلیل ریشه‌های فلسفی و متافیزیکی آن در تفکر کوربین و تأثیر آن بر گفتمان شرق‌گرایی و ضد غربی می‌پردازد (Bostani,2021). روشنفکران بومی‌گرای ایران نقش مهمی در بیان نقد تلاش‌های غرب‌زدگی و نوسازی پرداختند و از احیای سنت‌های پیش از اسلام و اسلامی به‌عنوان نوعی مقاومت در برابر تأثیرات استعماری حمایت کردند.

بررسی دوره‌های تاریخی معاصر تقابل دو جریان غرب‌گرا و بومی‌گرا در ایران

رویکرد اندیشه‌های غرب‌گرا و بومی‌گرا به توسعه در دوره‌های مختلف تاریخی ایران از مشروطه تا جمهوری اسلامی، به‌طور کلی حول دو محور اصلی شکل گرفته است: غرب‌گرایی و بومی‌گرایی. در اینجا نخست به‌طور موجز و سپس به تشریح این دو رویکرد در دوره‌های مختلف پرداخته می‌شود.

۱. دوره مشروطه (۱۲۸۴-۱۲۸۸)

- **غرب‌گرایی:** در این دوره، برخی از روشنفکران ایرانی با الهام از تجربیات غربی، بر لزوم مدرنیزاسیون و پذیرش الگوهای توسعه غربی تأکید کردند. آن‌ها عقب‌ماندگی ایران را ناشی از سنت‌های دینی و فرهنگی می‌دانستند و معتقد بودند که تنها با پذیرش ارزش‌ها و ساختارهای غربی می‌توان به توسعه رسید.
- **بومی‌گرایی:** در مقابل، جریان بومی‌گرا که عمدتاً توسط روحانیون و متفکران مستقل هدایت می‌شد، بر استفاده از ظرفیت‌های بومی و اسلامی تأکید می‌کرد. آن‌ها معتقد بودند که توسعه باید بر اساس ارزش‌های اسلامی و استفاده گزینش‌شده از تجربیات غربی صورت گیرد.

۲. دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰)

- **غرب‌گرایی:** در این دوره، مدرنیزاسیون به شیوه غربی با حمایت رضاشاه تشدید شد. اقدامات مانند تأسیس بانک ملی، راه‌آهن و مدرسه‌های اروپایی از نمونه‌های این رویکرد هستند. غرب‌گرایی به‌عنوان راهی برای رسیدن به تمدن مدرن و دوری از سنت‌های دینی تلقی می‌شد.
- **بومی‌گرایی:** اگرچه در این دوره، رویکرد بومی‌گرایی به‌طور رسمی کمتر موردتوجه قرار گرفت، اما مقاومت‌های فرهنگی و مذهبی در برابر غرب‌گرایی وجود داشت.

۳. دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷)

- **غرب‌گرایی:** در این دوره، مدرنیزاسیون و توسعه صنعتی به سبک غربی ادامه یافت. برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی با هدف نوسازی و مدرنیزاسیون کشور اجرا شد. این دوره با نفوذ فرهنگی و اجتماعی غرب همراه بود.
- **بومی‌گرایی:** در واکنش به غرب‌گرایی، جنبش‌های مذهبی و ملی‌گرایانه شروع به شکل‌گیری کردند. این جنبش‌ها بر ضرورت حفظ هویت فرهنگی و دینی ایران تأکید می‌کردند و غرب‌گرایی را به‌عنوان تهدیدی برای این هویت می‌دیدند.

۴. دوره جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷ تاکنون)

- **غرب‌گرایی:** پس از انقلاب اسلامی، رویکرد غرب‌گرا به‌طور رسمی کنار گذاشته شد. اگرچه برخی از عناصر مدرنیزاسیون حفظ شد، اما با رویکردی انتقادی نسبت به غرب و تأکید بر استقلال و خودکفایی.
- **بومی‌گرایی:** در این دوره، الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت به‌عنوان جایگزینی برای مدل‌های توسعه غربی معرفی شد. این الگو بر اساس ارزش‌های اسلامی و فرهنگی ایران شکل گرفته و بر خودکفایی و استقلال اقتصادی و سیاسی تأکید دارد.

در ادامه به‌طور تشریحی سه دوره مشروطه، پهلوی و جمهوری اسلامی موردبررسی و واکاوی قرار خواهد گرفت.

۱-۱ دوران مشروطه: ورود اندیشه‌های غربی و تلاش برای بومی‌سازی

در دوران قاجار، به‌ویژه در آستانه ظهور مشروطه، نظام حکومتی ایران با سلطنت مطلقه و تمرکز قدرت در دست شاه، نمایانگر یک ساختار اداری و سیاسی پیچیده بود. در این ساختار، شاه به‌عنوان ولی‌نعمت مردم و نماد اصلی قدرت، تمام امور کشور را تحت نظارت خود داشت و هیچ قدرتی قادر به مقابله با او نبود. سلطنت فردی در آن دوران مانع از شکل‌گیری نهادهای مستقل و قدرت‌های مخالف شد. در این شرایط، اشرافیت‌ها عمدتاً وابسته به دربار بودند و قدرت حاکم با کنترل منابع اقتصادی، از ظهور طبقات اجتماعی مستقل جلوگیری می‌کرد (غفاری و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۶). در این میان، جریان روشنفکری تحت تأثیر تماس با غرب از طریق سفر، ترجمه و تأسیس نهادهای آموزشی شکل گرفت. این روشنفکران که بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر افکار روشنگری فرانسه قرار داشتند، باور داشتند که راه‌حل اصلی اصلاح وضعیت ایران در مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم نهفته است. آنان این سه مفهوم را ابزارهای کلیدی برای مبارزه با استبداد سلطنتی،

جزم‌اندیشی مذهبی و مداخلات امپریالیستی می‌دانستند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۷۹-۸۰).
 باین‌حال، سلطنت قاجاریه با ایجاد ساختارهای استبدادی، موانعی جدی در برابر پیشرفت
 ایران به وجود آورد. بسیاری از روشنفکران ایرانی، به‌ویژه در دوران مشروطه، استبداد حاکم
 را مانعی جدی برای توسعه و پیشرفت کشور می‌دانستند و خواستار اصلاحاتی بودند که در
 آن سلطنت محدود شود و حقوق مردم تضمین گردد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۹۰). این وضعیت
 به‌ویژه در شرایطی که ایران تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی خارجی از سوی قدرت‌های
 استعماری مانند بریتانیا و روسیه قرار داشت، پیچیده‌تر شد.

تجددگرایی به‌ویژه در دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه، ایران را با چالش‌های جدیدی
 مواجه ساخت. تقابل با فرهنگ غربی و مواجهه با تأثیرات آن بر مرزهای فرهنگی ایران،
 بخشی از کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی دوست‌ساله ایران بود. در این دوران، جریان
 مشروطه با اهدافی چون دادن اهمیت به رأی مردم، ایجاد حکومتی مرکزی و توانمند و پیشبرد
 اصلاحات ساختاری، بر پایه ایجاد مجلس شورای ملی شکل گرفت؛ اما به دلیل اختلافات
 میان گروه‌های مختلف در مجلس و دخالت‌های بیگانگان، این اهداف با چالش‌های جدی
 مواجه شد و بحران‌های داخلی ایجاد کرد (غفاری و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۳). در این زمان،
 برخی از روشنفکران و سیاستمداران ایرانی به دنبال اصلاحات از طریق پیروی از الگوهای
 غربی بودند و بر لزوم ایجاد سیستم‌هایی مشابه با آنچه در اروپا وجود داشت تأکید می‌کردند.
 این اصلاح‌طلبان بر ایجاد نهادهایی مانند مشروطه و قانون‌گرایی تأکید داشتند تا بتوانند در
 برابر دخالت‌های خارجی ایستادگی کنند. در همین راستا، تحولات اقتصادی نیمه دوم قرن
 نوزدهم ایران را به‌طور فزاینده‌ای به‌نظام سرمایه‌داری جهانی متصل کرد و طبقات جدیدی
 را در کشور شکل داد (غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱).

باوجود آنکه روشنفکران قاجاری تأثیر مستقیمی در تحولات اجتماعی نداشتند، نقش برجسته‌ای در تغییر نگرش عمومی مردم، به‌ویژه روحانیون، به سمت افکار و ساختارهای سیاسی مدرن ایفا کردند. آنان اندیشه‌های نوینی چون قانون‌گرایی و دموکراسی را مطرح کردند و خواستار اصلاحات اساسی در نظام حکومتی ایران شدند. این تلاش‌ها در شکل‌گیری جنبش مشروطه و تأسیس نهادهایی چون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نمود پیدا کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۱۰). در مقابل، گروه‌هایی چون روحانیون و برخی از نیروهای سنتی بر بومی‌گرایی تأکید داشتند و خواهان حفظ هویت ملی و مذهبی ایران بودند. این گروه‌ها معتقد بودند که ایران باید از مدل‌های سیاسی و اجتماعی غربی پرهیز کند و به هویت و تاریخ خود بازگردد. در این میان، تضاد میان غرب‌گرایان و بومی‌گرایان در دوران مشروطه شدت گرفت و هر کدام از این دو جریان بر لزوم پیروی از مدل‌های خاصی برای پیشرفت و حل مشکلات ایران تأکید داشتند (میرزایی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

۱-۲) دوران پهلوی: مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه و تقابل سنت و مدرنیته

در دوران تحولات سیاسی ایران، بحث غرب‌گرایی و بومی‌گرایی به‌ویژه در دوران پهلوی‌ها موضوعی پر اهمیت و قابل توجه بود. برخی از مخالفان نظام پادشاهی قاجاریه خواستار ایجاد یک نظام جمهوری بودند، اما شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در آن زمان اجازه چنین تحولی را نمی‌داد. جمهوری‌خواهی به‌طور عمده به‌عنوان نماد سکولاریسم و افکار غربی شناخته می‌شد و همین امر باعث شد که سردار سپه (رضاشاه) نتواند تنها با اتکا به نظامیان، مخالفان را از پیش رو بردارد (کاتوزیان، ۱۳۸۹). در این میان، رضاشاه به دنبال ایجاد حکومتی مستبدانه بر اساس اصول و ملاحظات بومی با تشخیص خود بود و سعی داشت با تقویت ارتش و ایجاد یک ساختار نظامی قوی، پایه‌های سلطنت خود را مستحکم کند. در سال ۱۳۱۳، پس از سفر رضاشاه به ترکیه، ارتش ایران به‌طور گسترده سازمان‌دهی شد و ۱۸ لشکر

در استان‌های مختلف تشکیل گردید. این تغییرات نشان‌دهنده تلاش‌های رضاشاه برای تقویت نظام سلطنتی و وابسته کردن ارتش به قدرت مرکزی بود (سینایی، ۱۳۸۴).

سلطنت رضاشاه به‌طور واضح با اقتدارگرایی پی‌ریزی شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط او، محمدرضاشاه برای تثبیت سلطنت خود به بازسازی ارتش پرداخت و آن را به‌عنوان ابزاری برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی به کار گرفت. او به‌خوبی می‌دانست که قدرت‌های جهانی برای حفظ سلطنت ایران نیازی به ارتشی قوی و بازسازی آن دارند. در این دوران، بازسازی ارتش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های شاه برای جلوگیری از تحول به جمهوری و تثبیت استبداد سلطنتی محسوب می‌شد (زرین‌کوب، ۱۳۹۲). در این فرایند، نظامیان به‌طور فزاینده‌ای به سلطنت وابسته شدند و ارتش نه‌تنها در سرکوب شورش‌ها بلکه در مقابله با تغییرات سیاسی نیز نقشی کلیدی ایفا کرد (آوری، ۱۳۹۰). محمدرضا شاه با تقویت نظامی‌گری، در حقیقت مانع از تبدیل ایران به جمهوری شد و به‌وسیله ارتش سلطنت خود را در برابر تهدیدات داخلی و خارجی تقویت کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۳). دوره پهلوی به‌ویژه در دوران رضاشاه (۱۹۲۵-۱۹۴۱) تغییر چشمگیری به سمت غرب‌زدگی داشت. دولت او برنامه‌های نوسازی گسترده‌ای را اجرا کرد که شامل توسعه زیرساخت‌ها، مانند سیستم راه‌آهن ملی و سیستم آموزشی جامع، باهدف سکولاریزاسیون جامعه و کاهش نفوذ روحانیون بود. بااین‌حال، حکومت استبدادی رضاشاه و سرکوب مخالفان انتقاد و ناآرامی ایجاد کرد و پیچیدگی‌ها و تضادهای تلاش‌های مدرنیزاسیون را برجسته کرد (Thebrainchamber, 2019).

در دوران مشروطه، احزاب مختلفی مانند حزب دموکرات و حزب اعتدالیون شکل گرفتند که نمایانگر ایده‌های سیاسی مختلف در جامعه بودند. این احزاب نقش مهمی در تحولات سیاسی دوران مشروطه ایفا کردند (ملک‌زاده، ۱۳۸۷). پس از مشروطه و در دوران پهلوی

اول، حزب تجدد به رهبری علی‌اکبر داور با حمایت رضاخان در مجلس به اکثریت رسید و برنامه‌هایی چون جدایی دین از سیاست و صنعتی سازی کشور را دنبال کرد (اتابکی، ۱۳۹۱). در مقابل، حزب سوسیالیست به رهبری سید محمدصادق طباطبائی خواستار برقراری عدالت اجتماعی و ملی کردن منابع تولید بود (آبراهامیان، ۱۳۸۶). رضاشاه پس از رسیدن به قدرت، با کمک حزب تجدد توانست سلطنت خود را تثبیت کند و درنهایت، احزاب را به تدریج از میان برد. وی با استفاده از سیستم انتخاباتی تحت کنترل خود، احزاب را منحل کرد و به ایجاد جامعه‌ای بدون حزب و یکپارچه رسید. این اقدامات موجب به وجود آمدن استبداد سلطنتی شد که جامعه ایران را برای بیست سال از توسعه سیاسی بازداشت (مختاری، ۱۳۹۲؛ نجفی، ۱۳۹۱).

پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه، سیاست ظنیروی سوم "در دوران محمدرضا شاه (۱۹۴۱-۱۹۵۳) مطرح شد. هدف این سیاست، استفاده از ایالات متحده برای ایجاد توازن در برابر نفوذ بریتانیا و شوروی بود. با این حال، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و وابستگی مجدد ایران به غرب، استقلال سیاست خارجی ایران را به چالش کشید. (Mirfakhraei, 2020) نکته این است که البته پس از اشغال ایران و کناره‌گیری رضاشاه، فضای سیاسی بازتری در دوران پهلوی دوم ایجاد کرد. در این دوران، احزاب متعددی مانند حزب توده، حزب ایران و حزب اراده ملی شکل گرفتند. حزب توده به رهبری سلیمان میرزا اسکندری طرفدار شوروی و پادشاهی مشروطه بود و در انتخابات ۱۳۲۲ ش هشت نماینده به مجلس فرستاد (کاتوزیان، ۱۳۹۱). حزب ایران نیز از گرایش‌های لیبرال و سوسیال‌دموکرات تشکیل شد و با هر نوع سلطه خارجی مخالف بود... پس از سوءقصد به جان شاه در ۱۳۲۷ ش، شاه حزب توده را ممنوع اعلام کرد و با تشکیل مجلس مؤسسان، قدرت خود را افزایش داد (نجاتی، ۱۳۸۶). در ادامه، جبهه ملی به رهبری مصدق تشکیل شد و او به تصویب

لایحه‌ای برای ملی سازی نفت پرداخت؛ اما به دلیل اختلافات داخلی و خارجی، دولت مصدق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش سرنگون شد (نقی‌پور، ۱۳۸۰). پس از کودتا، شاه احزاب را سرکوب کرد و حزب توده را هدف حملات شدیدی قرار داد. بسیاری از اعضای حزب توده زندانی یا اعدام شدند و مطبوعات تحت کنترل دولت درآمد (آبراهامیان، ۱۳۸۹). از آن زمان، احزاب به‌طور مؤثری در جامعه غیرفعال شدند و استبداد شاهنشاهی برقرار شد. پس از انتخابات مجلس نوزدهم در سال ۱۳۳۵ ش، شاه دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد. این احزاب تا آغاز مجلس بیستم در سال ۱۳۳۹ ش در فعالیت بودند، اما با انحلال مجلس در سال ۱۳۴۰ ش، شاه همچنان بر قدرت خود تأکید کرد. در مجلس بیست و یکم که در پاییز ۱۳۴۲ ش برگزار شد، شاه حزب جدیدی به نام حزب ایران نوین جایگزین حزب ملیون کرد. در دوره‌های بعد، به‌ویژه در مجلس‌های بیست و دوم و بیست و سوم، حزب ایران نوین اکثریت مطلق مجلس را در اختیار گرفت (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ مروارید، ۱۳۷۷). در اسفند ۱۳۵۳ ش، پس از افزایش قیمت نفت، شاه حزب رستاخیز ملت ایران را تأسیس کرد که عضویت در آن برای همه مردم اجباری بود. شاه در این دوران، برخلاف گذشته، به‌طور آشکار به‌نظام تک‌حزبی روی آورد (کاتوزیان، ۱۳۹۱). درنهایت، با تمرکز قدرت در دست شاه و تشکیل حزب رستاخیز، جامعه ایرانی واکنش نشان داد و با وقوع انقلاب اسلامی شاه سرنگون شد تا قدرت مردم بار دیگر در جامعه ظهور یابد.

در دوران پهلوی، به‌ویژه در دوران سلطنت پهلوی دوم، فشار چشمگیری به‌سوی اروپایی سازی در فرهنگ ایرانی صورت گرفت. این تغییر با تقلید گسترده از سبک‌های هنری اروپایی مشخص شد و بسیاری از هنرمندان را به ارائه آثار اروپایی با حداقل تغییرات به‌عنوان آثار خود سوق داد. از چهره‌های شاخص این جنبش می‌توان به هنرمندانی چون نامی، جعفری و استاد ضیاء پور اشاره کرد. برپایی جشنواره هنر شیراز توسط فرح پهلوی، نمونه‌ای

از این جریان بود و به ترویج هنرهای معاصر غربی، به‌ویژه در موسیقی و اجرا، در خیابان‌های شیراز پرداخت. در واکنش به نفوذ گسترده سبک‌های غربی، گروهی از هنرمندان خودجوش در دوره پهلوی ظهور کردند که به دنبال تجلیل و احیای هنرهای اصیل ایرانی بودند. درحالی‌که آثار آن‌ها اغلب بازتاب سبک‌های دوره‌های صفوی، زند و قاجار بود، این هنرمندان سهم بسزایی در تداوم جنبش ملی هنری ایران داشتند. چهره‌های کلیدی عبارت‌اند از مدبر، قولر آقاسی و شاگردان آن‌ها، مانند اسماعیل‌زاده چلیپا و حسین همدانی، متخصص در نقاشی قهوه و فرش‌چیان که به دلیل رویکرد متمایز خود به نقاشی بر اساس زیبایی‌شناسی سنتی ایرانی شناخته می‌شود (irancultura, 2018). به‌طور کلی باید گفت در دوره پهلوی، علی‌رغم تلاش‌های حکومت برای نهاده‌سازی ساختارهای مدرن مانند مجلس، انتخابات و احزاب، ساختار سیاسی کشور به‌ویژه در دوران رضاشاه، از یک نظام ایلی و پراکنده در دوران قاجار، به یک نظام متمرکز و اقتدارگرا تبدیل شد.

۲-۲) دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان واکنشی به پدیده «غرب‌زدگی» دانست، اصطلاحی که جلال آل احمد برای توصیف وابستگی فرهنگی و اقتصادی به ایدئولوژی‌ها و فناوری‌های غربی مطرح کرد (Sinedjib, 1990). این انقلاب، با تأکید بر اصول اسلامی و ایجاد حکومتی مبتنی بر فقه شیعه، ساختار سیاسی جدیدی را شکل داد که در آن دین و سیاست به‌طور جدایی‌ناپذیری درهم تنیده شدند (موسوی و تقی‌لو، ۱۴۰۰: ۳۴-۳۳). این تحول بنیادین، دو گرایش کلیدی را در سیاست‌گذاری‌های ایران پدید آورد: غرب‌گرایی و بومی‌گرایی که هر یک مسیر متفاوتی را در توسعه کشور پیشنهاد می‌دادند.

گرایش غرب‌گرایانه عمدتاً به دنبال گسترش روابط ایران با کشورهای غربی و پذیرش مدل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آنان بود. این جریان که عمدتاً در اوایل انقلاب و در

برخی مقاطع تاریخی پررنگ‌تر شد، به اصول لیبرالیسم اقتصادی، دموکراسی غربی و سیاست‌های خارجی متمایل به غرب گرایش داشت. احزاب لیبرال و برخی گروه‌های سیاسی دیگر، از جمله در دوران دولت موقت، در تلاش بودند تا ایران را در مسیر توسعه مبتنی بر الگوهای غربی هدایت کنند (غلامی شکار سرای، ۱۳۹۵: ۱۹۱). در دوره‌های بعدی، این گرایش در قالب گفتمان توسعه سیاسی و اقتصادی ادامه یافت، اما همواره با چالش‌هایی از سوی مخالفان داخلی مواجه بود.

در مقابل، جریان بومی‌گرا که بر مبانی و اصول اسلامی تأکید داشت، الگویی از توسعه را دنبال می‌کرد که مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و سنت‌های ایرانی باشد. این جریان، تحت تأثیر اندیشه‌های اسلام فقهاتی، بر استقلال و خودکفایی کشور در تمامی ابعاد تأکید می‌کرد و در مقاطع مختلف انقلاب و پس‌از آن، با مفاهیمی همچون عدالت اسلامی و استکبارستیزی ارتباط پیدا کرد (لطفی، ۱۳۹۸: ۱۱). این رویکرد در سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و حتی روابط بین‌الملل ایران بازتاب یافت و زمینه‌ساز اتخاذ تصمیماتی شد که استقلال کشور را در برابر نفوذ قدرت‌های خارجی تقویت کند.

این دو جریان، پس از انقلاب اسلامی، در قالب رقابت‌های سیاسی داخلی نیز تداوم یافتند. از یک‌سو، گروه‌هایی با گرایش‌های غرب‌گرا تلاش کردند تا ایران را به پذیرش مدل‌های غربی سوق دهند و از سوی دیگر، نیروهای بومی‌گرا بر حفظ اصول اسلامی و استقلال کشور تأکید ورزیدند (انصاری و همتی نژاد، ۱۳۹۹: ۱۶-۱۱۴). این رقابت‌ها در مقاطع تاریخی مختلف، به‌ویژه در دوران ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ و پس‌از آن، در قالب گفتمان‌های مختلف سیاسی ادامه یافت و بر تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تأثیر گذاشت. در نتیجه، سیاست‌های داخلی ایران نه تنها تحت تأثیر تحولات داخلی بلکه در چارچوب رقابت‌های جهانی نیز شکل گرفت.

سیاست خارجی ایران پس از انقلاب نیز به شدت از این دو گرایش تأثیر پذیرفت. در دوران پیش از انقلاب، روابط ایران با قدرت‌های جهانی بر مبنای وابستگی به غرب، به‌ویژه ایالات متحده، تعریف شده بود؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اصل "نه شرقی، نه غربی" به‌عنوان یکی از اصول بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی شکل گرفت. این اصل، نشان‌دهنده رد سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ و تأکید بر استقلال، خودکفایی و اتکا به ظرفیت‌های داخلی بود (Mirfakhraei, 2020). در راستای این سیاست، ایران از وابستگی به دو بلوک شرق (شوروی) و غرب (آمریکا) پرهیز کرد و مسیر سیاست خارجی خود را بر مبنای استقلال، مقاومت در برابر نفوذ بیگانگان و حمایت از کشورهای همسو تنظیم نمود. تقویت روابط ایران با روسیه و چین به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی، تلاشی برای مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده و کاهش وابستگی به قدرت‌های غربی است. این رویکرد می‌تواند به تقویت هویت بومی و استقلال اقتصادی ایران کمک کند. از سوی دیگر، فشارهای تحریمی غرب ایران را به سمت تقویت روابط با قدرت‌های شرقی سوق داده است تا بتواند با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده مقابله کند. به‌طور کلی، این تقویت روابط به‌عنوان واکنشی به غرب‌گرایی گذشته و تلاشی برای تقویت موقعیت بومی ایران است.

در دوران جنگ تحمیلی (۱۹۸۰-۱۹۸۸)، این سیاست به چالشی اساسی کشیده شد. ایران با وجود نیاز به حمایت‌های بین‌المللی، همچنان سیاست عدم وابستگی به شرق و غرب را دنبال کرد، در حالی که بسیاری از کشورهای منطقه و جهان در طرف مقابل جنگ قرار داشتند. این وضعیت، گرایش بومی گرایانه را در سیاست خارجی ایران تقویت کرد و بر ضرورت خودکفایی نظامی و امنیتی تأکید بیشتری شد؛ پس از پایان جنگ، در دوره بازسازی، سیاست خارجی ایران به تدریج انعطاف‌پذیرتر شد. در حالی که اصول استقلال و عدم وابستگی

همچنان حفظ شد، اما تعاملات بین‌المللی نیز در راستای منافع کشور گسترش یافت. این تجربه یکی از نقاط عطف مهم در تقویت ایده بومی‌گرایی در ایران بود که موجب دستاوردهای متعددی در حوزه امنیت، قدرت نظامی و توسعه فناوری شد. با اعمال تحریم‌های اقتصادی توسط غرب نیز ایده بومی‌گرایی بیشتر تقویت شد؛ ایده اقتصاد مقاومتی درواقع یک نظام اقتصادی است که هماهنگ با سیاست‌های کلان سیاسی و امنیتی نظام اسلامی و برای مقاومت در برابر اقدامات تخریبی شکل بگیرد تا بتواند در برابر ضربات اقتصادی تحریم‌ها و توطئه‌های گوناگون اقتصادی نظام استکبار مقاومت کرده و توسعه و پیشرفت خود را ادامه دهد و روند روبه رشد همه‌جانبه خود را در ابعاد ملی، منطقه‌ای و جهانی حفظ کند. اقتصاد مقاومتی رابطه نزدیکی با انسجام ملی دارد. منظور از اقتصاد مقاومتی واقعی یک اقتصاد مقاومتی فعال و پویاست نه یک اقتصاد منفعل و بسته به‌طوری که کشور ضمن مقاومت در مقابل موانع و ناملازمات مسیر خود، روند پیشرفت پایدار خود را حفظ کند (محسنی نیا و طبیان، ۱۳۹۷: ۱۷۲-۱۷۱)

در یک بعد دیگر بومی‌گرایی در حوزه تقویت هویت ملی نیز تأثیرگذار بوده است. انقلاب اسلامی نه تنها گفتمان‌های سیاسی را تغییر داد، بلکه بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی کشور را نیز دگرگون کرد. جمهوری اسلامی ایران از طریق اصل ۱۳ قانون اساسی، به اقلیت‌های دینی حقوق ویژه‌ای اختصاص داده است و این اقلیت‌ها می‌توانند آزادانه مناسک دینی خود را انجام دهند (پروین و سپهری‌فر، ۱۳۹۳: ۷۷). همچنین، نقش اسلام به‌عنوان دین مشترک میان اقوام مختلف ایران یکی از عوامل کلیدی در جلوگیری از درگیری‌ها و انسجام ملی بوده است (کریمی و مؤذن، ۱۳۹۰: ۳۹). به این ترتیب، سیاست‌گذاری‌های داخلی نیز در راستای تقویت انسجام ملی و تأکید بر ارزش‌های اسلامی تنظیم شده است.

جمع‌بندی

موضوع تقابل غرب‌گرایی و بومی‌گرایی یکی از چالش‌های بنیادین در سیاست داخلی و خارجی ایران از مشروطه تاکنون بوده است. این دو گرایش، به‌ویژه در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور، بر روند توسعه و روابط بین‌الملل تأثیرات قابل توجهی گذاشته‌اند. همان‌طور که در مقاله نشان داده شد در دوران مشروطه، ورود اندیشه‌های مدرن غربی از طریق ترجمه، مسافرت‌های نخبگان و تأسیس مدارس جدید، زمینه‌ساز شکل‌گیری جریان غرب‌گرا شد. روشنفکرانی که تحت تأثیر افکار روشنگری اروپا بودند، سکولاریسم، ناسیونالیسم و قانون‌گرایی را به‌عنوان راهکارهایی برای اصلاح ساختار استبدادی ایران معرفی کردند. در مقابل، گروه‌های مذهبی و سنتی بر بومی‌گرایی و حفظ هویت دینی و ملی تأکید داشتند. باوجود تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس، اختلاف میان این دو جریان و دخالت‌های خارجی باعث شد که دستاوردهای مشروطه با چالش‌های متعددی مواجه شود. تضاد میان طرفداران الگوهای غربی و حامیان سنت‌های بومی، به‌ویژه در مواجهه با استبداد داخلی و نفوذ قدرت‌های استعماری، ادامه یافت و مسیر تحولات سیاسی ایران را تحت تأثیر قرارداد. در دوره پهلوی، سیاست مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه از طریق تمرکز قدرت، تقویت ارتش و حذف احزاب دنبال شد. رضاشاه با سرکوب نیروهای سیاسی و ایجاد حکومتی مستبد، نهادهای مدرن مانند راه‌آهن، نظام آموزشی و نظامی را توسعه داد، اما مخالفت نیروهای سنتی و روشنفکران منتقد را برانگیخت. محمدرضاشاه نیز با سیاست‌های نظامی گرایانه و سرکوب احزاب، استبداد را تداوم بخشید و با تشکیل حزب رستاخیز، نظام تک‌حزبی را حاکم کرد که درنهایت، یکی از عوامل سقوط سلطنت در انقلاب ۱۳۵۷ شد. در حوزه فرهنگ، تلاش‌های گسترده‌ای برای اروپایی‌سازی هنر و جامعه انجام شد که با تقلید از سبک‌های غربی و ترویج هنر مدرن همراه بود. در مقابل، گروهی از هنرمندان به احیای هنرهای اصیل

ایرانی پرداختند و با تأکید بر سنت‌های ملی، در برابر نفوذ غرب مقاومت کردند. در مجموع، سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی پهلوی‌ها، هرچند به نوسازی و توسعه زیرساختی منجر شد، اما با سرکوب آزادی‌های سیاسی و بی‌توجهی به هویت بومی، تضادهای اجتماعی و اعتراضات گسترده‌ای را به دنبال داشت. در دوره پهلوی، سیاست‌های نوسازی و غرب‌گرایی دولت، ازجمله اصلاحات فرهنگی و اقتصادی، باعث واکنش‌های گسترده‌ای از سوی بومی‌گرایان شد. اقدامات رضاخان و سپس محمدرضا شاه، مانند کشف حجاب، کاهش نفوذ روحانیت و اجرای انقلاب سفید، از سوی نیروهای مذهبی، روشنفکران سنت‌گرا و گروه‌های ملی‌گرا موردانتقاد قرار گرفت. این تنش‌ها درنهایت به تقویت گفتمان بومی‌گرایی و رشد اعتراضات منجر شد که یکی از عوامل زمینه‌ساز انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به شمار می‌رود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دو گرایش اصلی در سیاست‌گذاری‌های کشور پدیدار شد: غرب‌گرایی و بومی‌گرایی. گرایش غرب‌گرایانه به دنبال توسعه کشور بر اساس الگوهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غرب بود، اما همواره با چالش‌هایی از سوی جریان بومی‌گرا مواجه شد. در مقابل، بومی‌گرایان با تأکید بر مبانی اسلامی و استقلال کشور، الگویی از توسعه را پیشنهاد کردند که بر عدالت اسلامی، خودکفایی و استکبارستیزی استوار بود. این رقابت میان دو جریان در سیاست داخلی ایران تداوم یافت و بر تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تأثیر گذاشت. سیاست خارجی ایران نیز از این دو گرایش متأثر شد. انقلاب اسلامی با شعار "نه شرقی، نه غربی" به دنبال استقلال از قدرت‌های جهانی بود. در دوران جنگ تحمیلی، این سیاست به چالش کشیده شد، اما باعث تقویت گرایش بومی‌گرایانه و تأکید بر خودکفایی نظامی و امنیتی شد. پس از جنگ، سیاست خارجی ایران انعطاف‌پذیرتر شد و تعاملات بین‌المللی افزایش یافت، درحالی‌که اصول استقلال حفظ شد. همچنین،

تحریم‌های غرب منجر به تقویت ایده اقتصاد مقاومتی شد. در بعد فرهنگی، انقلاب اسلامی بر هویت ملی و انسجام اجتماعی تأثیر گذاشت و سیاست‌های داخلی در راستای تقویت ارزش‌های اسلامی و حمایت از اقلیت‌های دینی تنظیم شد.

تعامل میان غرب‌گرایی و بومی‌گرایی در ایران همواره ترکیبی از تقابل و همگرایی بوده است. در دوره‌های مختلف تاریخی، این دو جریان در رقابت با یکدیگر قرار داشته‌اند، اما در برخی مقاطع نیز نوعی همزیستی و تعامل میان آن‌ها شکل گرفته است. در دوران مشروطه، برخی نخبگان تلاش کردند تا میان ارزش‌های مدرن غربی و هویت بومی ایرانی تعادل برقرار کنند، اما اختلافات ایدئولوژیک و مداخلات خارجی مانع تحقق این تعامل شد. در دوره پهلوی، سیاست‌های غرب‌گرایانه دولت، از جمله اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، با واکنش شدید نیروهای مذهبی و ملی‌گرا مواجه شد. هرچند برخی نهادهای مدرن مانند دانشگاه‌ها و صنایع جدید در این دوران شکل گرفتند، اما حذف نیروهای بومی گرا از عرصه سیاسی و فرهنگی مانع از تحقق هم‌افزایی پایدار بین این دو جریان شد. پس از انقلاب اسلامی، تقابل میان این دو گرایش ادامه یافت، اما در عمل، سیاست‌گذاران برخی از عناصر مدرنیته را در چارچوب ارزش‌های اسلامی پذیرفتند. برای مثال، در حوزه فناوری، اقتصاد و حتی سیاست خارجی، برخی از الگوهای غربی با تفسیری بومی مورد استفاده قرار گرفتند. سیاست خارجی ایران نیز، علی‌رغم تأکید بر استقلال از قدرت‌های جهانی، در تعاملات اقتصادی و دیپلماتیک ناگزیر از ارتباط با کشورهای غربی و شرقی بوده است. در حوزه اقتصادی، مفاهیمی مانند اقتصاد مقاومتی، ترکیبی از استقلال‌طلبی بومی و استفاده از ظرفیت‌های جهانی را نشان می‌دهد؛ بنابراین، هرچند تضاد ایدئولوژیک میان غرب‌گرایی و بومی‌گرایی در سیاست ایران پررنگ بوده است، اما در برخی حوزه‌ها، تعامل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های هر دو جریان نیز مشاهده می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۶)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران، تهران، انتشارات نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، تاریخ مدرن ایران، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۳)، کودتا، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، انتشارات نگاه.
- آذرشب، محمدتقی و آسوده، رضا (۱۳۹۸). «جایگاه جامعه مدنی در توسعه سیاسی»، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال ۳، شماره ۸.
- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی توسعه، تهران: انتشارات کیهان.
- انصاری، حسین و همتی نژاد، مهدی. (۱۳۹۹). تحولات سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات معین.
- آوری، پتر، (۱۳۹۰)، تاریخ ایران دوره پهلوی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی.
- بایزیدی، رحیم و حسین‌پناهی، رحیم (۱۳۹۸). «فرهنگ و توسعه: مقایسه شاخص‌های فرهنگی توسعه‌پذیر و ضد توسعه در ژاپن، بریتانیا و ایران»، دو فصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، سال ۸، شماره ۱.
- بیرو، آلن، (۱۳۶۶)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پروین، عیسی و سپهری فر، محسن. (۱۳۹۳). حقوق اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نقی پور، علی اکبر، (۱۳۸۰)، تاجی بر تارک تاریخ معاصر، تهران، انتشارات ایران‌مهر
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۲)، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، تهران، انتشارات سخن.

- ساعی، احمد (۱۳۸۴). توسعه در مکاتب متعارض، تهران: نشر قومس.
- سینایی، وحید، (۱۳۸۴)، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات کویر.
- شیرزادی، رضا (۱۳۹۱). نوسازی، توسعه و جهانی‌شدن (مفاهیم، مکاتب، نظریه‌ها)، تهران: آگه.
- غفاری، امید؛ کتابی، محمود، واعظ، نفیسه (۱۳۹۷)، بررسی توسعه سیاسی در عصر مشروطه و دهه اول انقلاب اسلامی (۱۳۶۷-۱۳۵۷)، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال دهم، شماره چهارم.
- غلامی، شهرام (۱۳۹۷)، اقتصاد کشاورزی ایران دوره پهلوی اول، نشر دنیای اقتصاد.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۹۱)، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران، انتشارات مرکز.
- محمدی، منوچهر، (۱۳۸۹)، مروری بر سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، انتشارات دادگستر.
- مختاری، رضا، (۱۳۹۲)، پهلوی اول؛ کودتا تا سقوط، تهران، انتشارات پارسه.
- ملک‌زاده، مهدی، (۱۳۸۷)، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، تهران، انتشارات سخن.
- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۸۶)، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، تهران، نشر رسا.
- Bostani,Ahmad (2021), Henry Corbin's Oriental Philosophy and Iranian Nativist Ideologies,<https://www.mdpi.com/2077-1444/12/11/997/>
- irancultura(2018),THE ART OF PAHLAVI PERIOD,<https://en.irancultura.it/art/art-history/the-art-of-period-Pahlavi>

press.ici-berlin (2019),Challenges of Southern Knowledge Production Reflections on/through Iran, https://press.ici-berlin.org/doi/10.37050/ci-29/farvardintalebi_reflections-onthrough-iran.html

Sinedjib(1990), Assef Bayat: " Shariati and Marx: A Critique of an « Islamic » Critique of Marxism",<https://sinedjib.com/index.php/2018/08/23/bayat>

Thebrainchamber (2019), ancient-civilizations, <https://thebrainchamber.com/ancient-civilizations/pahlavi-dynasty>